

پیشگفتار مترجم

کتابی که ترجمه آن از نظر می‌گذرد حاصل تلاش فکری دو تن از صاحب‌نظران رشته مدیریت و جامعه‌شناسی است. گارت مورگان از اندیشمندان مطرح در رشته مدیریت و سازمان است و کتابهای او، بخصوص *استعاره‌های سازمان* توجه بسیاری از دانشجویان و اساتید مدیریت را به خود جلب کرده است. گیبسون بوریل نیز از جمله صاحب‌نظران رشته جامعه‌شناسی است که در زمینه تحلیل سازمان مطالعاتی داشته و مقالاتی از ایشان در این زمینه به چاپ رسیده است و مشارکت فکری ایشان در تألیف کتاب حاضر بر جامعیت و غنای آن افزوده است.

کتاب حاضر در یک مقدمه، سه بخش و دوازده فصل سامان یافته است. بوریل و مورگان در مقدمه کتاب، خلاصه‌ای از طرح تحلیلی خود برای تجزیه و تحلیل نظریه‌های سازمان را ارائه می‌دهند. بر اساس این طرح، که مرکب از دو بعد است هر نظریه سازمانی بر مجموعه‌ای از پیشفرضها درباره ماهیت علوم اجتماعی و پیشفرضهایی درباره ماهیت جامعه مبتنی است. نویسندگان کتاب توصیه می‌کنند که تحلیلهای سازمانی باید بر اساس این بافت وسیعتر انجام گیرد.

در بخش اول که مشتمل بر سه فصل است، نویسندگان طرح تحلیلی خود را به صورت مفصل معرفی می‌نمایند. در فصل اول، یک بُعد از طرح تحلیل، یعنی پیشفرضهای مربوط به ماهیت علوم اجتماعی بحث می‌شود و نویسندگان پیشفرضهای هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ماهیت انسان و روش‌شناسی را در یک پیوستار ذهنی-عینی خلاصه می‌کنند. در فصل دوم، بُعد دیگر طرح تحلیل، یعنی پیشفرضهای مربوط به ماهیت جامعه به بحث گذاشته می‌شود و در نهایت نویسندگان این بُعد از طرح را نیز در ضمن پیوستار نظم‌دهی-تغییر بنیادی خلاصه می‌کنند. در فصل سوم، بوریل و مورگان با ترکیب دو پیوستار فوق آنها را در قالب یک ماتریس دوبعدی ارائه داده و چهارچوب تحلیلی خود برای بخشهای بعدی کتاب را معرفی می‌کنند. در این چهارچوب، چهار پارادایم کارکردگرایی، تفسیری، انسان‌گرایی بنیادی و ساختارگرایی بنیادی به خواننده معرفی می‌شود. نویسندگان بعد از توضیح مختصر هر یک از این پارادایمها ادعا می‌کنند که چهارچوب تحلیلی به دست آمده به قدری قوی است که نه تنها در حوزه تحلیل سازمان، بلکه در حوزه‌های دیگر مطالعاتی علوم اجتماعی نیز قابلیت کاربرد دارد، ولی از آنجا که در این کتاب فقط تحلیل سازمانی مد نظر می‌باشد، لذا بوریل و مورگان نظریات جامعه‌شناسی مطرح در هر پارادایم و نیز نظریات سازمانی متناظر با آنها را در قالب دو نمودار جامع مطرح می‌کنند و به کسانی که علاقه‌مندند این طرح تحلیلی را در حوزه‌های غیر از نظریه سازمان به کار برند توصیه می‌کند که فصول 4، 6، 8 و 10 کتاب را مطالعه کنند و با بهره‌گیری از آن به تحلیل ادبیات حوزه تخصصی خود بپردازند.

بخش دوم مشتمل بر هشت فصل است. بوریل و مورگان در فصلهای 4، 6، 8 و 10 به توضیح پارادایمهای مزبور در قلمرو جامعه‌شناختی پرداخته، ضمن بیان تاریخچه پارادایمها، صاحب‌نظران و نظریه‌های جامعه‌شناختی مطرح در هر پارادایم را معرفی می‌نمایند. در فصلهای 5، 7، 9 و 11، نویسندگان صاحب‌نظران سازمانی معروف در هر پارادایم و نظریات سازمانی متناظر با نظریات جامعه‌شناسی فوق را معرفی می‌نمایند و سعی

می‌کنند با توجه به آن بافت گسترده شناخت کاملی از انواع نظریات سازمانی ارائه نمایند. بخش سوم کتاب با عنوان نتیجه‌گیری دارای یک فصل است که در آن بوریل و مورگان مسیرهای آینده نظریه و تحقیق در زمینه تحلیل سازمانی را بیان می‌کنند. شایان ذکر است که در متن اصلی کتاب، در انتهای هر فصل توضیحاتی به صورت پی‌نوشت ذکر شده است که در ترجمه این پی‌نوشتها در ذیل صفحات فصل زیرنویس شده است. علاوه بر آن معادل لاتین برخی از کلمات کلیدی به همراه توضیح برخی از واژگان و عبارات مبهم نیز در زیرنویس فصلها آمده است.

در خاتمه بر خود لازم می‌دانم از تمامی مسئولان و دست‌اندرکاران مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، بویژه ریاست محترم آن، حضرت آیت‌الله مصباح یزدی و معاون و مدیر پژوهشی مؤسسه که زمینه و امکانات ترجمه این اثر را فراهم آوردند صمیمانه تقدیر و تشکر نمایم. از دست‌اندرکاران انتشارات مؤسسه که کار تایپ و تصحیح این کتاب را انجام داده‌اند سپاسگزاری می‌نمایم. از استاد معظم جناب دکتر علی رضائیان که در طول بیش از یک دهه از عنایات و ارشادات عالمانه ایشان برخوردار بوده‌ام و در این کتاب نیز به عنوان استاد راهنما ترجمه کتاب را هدایت کرده‌اند و نیز دکتر مهدی بابایی اهری که ویراستاری محتوایی ترجمه را انجام داده‌اند قدردانی می‌نمایم. با وجود این ترجمه این کتاب بدون تردید از اشتباه، خطا و سهو عاری نخواهد بود و نیازمند تذکر و راهنمایی خوانندگان آن است.

در پایان از مساعدتهای مسئولان سازمان سمت در ویرایش ادبی و سرعت بخشیدن به چاپ و انتشار این کتاب و بخصوص رئیس محترم آن سازمان جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای دکتر احمد احمدی تشکر و سپاسگزاری می‌کنم.

محمد تقی نوروزی

اسفند 1382

مقدمه

این کتاب که دو سال اخیر زندگی ما را به خود مشغول نموده، حاصل یک مشارکت فکری و دوستانه است. کار ما با ارائه یک فکر خام شروع شد و با چنان قوتی رشد کرد که به صورت «شیوه نگریستن» در آمد. این شیوه روش اندیشه ما را درباره نظریه اجتماعی تغییر داد و امیدواریم که برای دیگران نیز این‌گونه باشد. هدف این کتاب آن است که برخی منابع اصلی ابهام موجود در علوم اجتماعی را مشخص کند و برای مقابله با آنها رهنمودهایی ارائه دهد. کتاب در ابتدا هدف نسبتاً خاصی را دنبال می‌کرد و سعی بر این بود تا نظریه‌های سازمان به بافت وسیعتر جامعه‌شناختی آنها ارتباط داده شود. ولی در جریان پیشرفت کار، این تلاش گسترش بیشتری یافت و به اثری تبدیل شد که بسیاری از ابعاد فلسفه و نظریه اجتماعی را در معنای عامش در بر گرفت. این کتاب هم‌اکنون در معنای دقیق کلمه گفتمانی در نظریه اجتماعی تلقی می‌شود که

به بسیاری از رشته‌های علوم اجتماعی مرتبط است و رشته‌های مربوط به حوزه عمومی مطالعات سازمان از قبیل جامعه‌شناسی صنعتی، نظریه سازمان، روانشناسی سازمانی و روابط صنعتی فقط بخشی از آن رشته‌هاست که مطالب خود را از طریق آنها توضیح می‌دهیم.

طرح ما در این کتاب این است که نظریه اجتماعی را می‌توان به شکلی مفید بر حسب چهار پارادایم اصلی که هر یک بر مجموعه‌های متفاوتی از پیشفرضهای فرانظری درباره ماهیت علوم اجتماعی و ماهیت جامعه مبتنی است تصور کرد. این پارادایمها ریشه در دیدگاههای مانع‌الجمع جهان اجتماعی دارند. هر پارادایم ماهیت خاص خود را دارد و تحلیل‌های خاص خود را در مورد زندگی اجتماعی ارائه می‌دهد. برای مثال، در مطالعات مربوط به سازمانها، هر پارادایم نظریه‌ها و دیدگاههایی را ارائه می‌دهد که در تقابل بنیادی با نظریه‌ها و دیدگاههای ارائه شده در پارادایمهای دیگر است.

چنین تحلیلی از نظریه اجتماعی ما را با ماهیت پیش‌فرضهایی روبه‌رو می‌سازد که رهیافتهای متفاوت علوم اجتماعی را تضمین می‌کند. این تحلیل از پوشش سطحی و ظاهری که نظریه‌های اجتماعی را می‌پوشاند گذشته، به درون اموری که نقش بنیادی در تعیین شیوه نگریستن انسان به جهان مورد تحلیل دارد نفوذ می‌کند و بر نقشی حیاتی که چهارچوب مرجع دانشمند در ایجاد نظریه و تحقیق ایفا می‌کند تأکید دارد.

اکنون موقعیت حوزه مطالعات سازمان، مانند سایر رشته‌های علوم اجتماعی این‌گونه است که قسمت عمده نظریه و تحقیق انجام شده در آن فقط در قالب یکی از پارادایمهای چهارگانه که در این کتاب بحث شده است، قرار می‌گیرد. در واقع، بخش عمده نظریه و تحقیق درون طیف نسبتاً محدودی از احتمالات نظری که مبتنی آن پارادایم یگانه است قرار می‌گیرد. بنابراین طرح این مطلب که سازمان اجتماعی - علمی به طور عام بر مجموعه بسیار محدودی از پیشفرضهای فرانظری بنا شده است مبالغه‌آمیز نیست. معمولاً از چنین حالتی که تلاشها در یک موضوع بر دامنه نسبتاً محدودی متمرکز باشد به عرف غالب¹ در آن موضوع تعبیر می‌شود. از آنجا که عرف غالب بسیار مسلط و قوی است طرفداران آن غالباً صحت و وضوح آن را مسلم و قطعی می‌پندارند. دیدگاههایی که در رقابت با عرف مزبور می‌باشند چه درون پارادایم و چه خارج از محدوده آن، دیدگاههایی اقماری هستند که آراء بدیل را مطرح می‌کنند. ولی تأثیر این دیدگاهها بر آن عرف چندان شایان اهمیت نیست. این دیدگاهها از چنان قدرتی برخوردار نیستند که بتوانند خود را به مثابه چیزی بیش از مجموعه رهیافتهای منحرف شده از مسیر غالب مطرح کنند. در نتیجه، احتمالاتی که این دیدگاهها مطرح می‌کنند بندرت مورد بحث و کنکاش قرار می‌گیرد و فقط درک می‌شود.

نکته مهم برای اینکه نظریه‌پرداز بتواند آراء و نظرهای بدیل را درک کند آن است که از پیشفرضهایی که دیدگاه خودش بر آنها مبتنی است، آگاهی کامل داشته باشد. برای حصول این آگاهی لازم است که او سفری عقلانی به حوزه خارج از قلمرو آشنای خود داشته باشد و از مرزهایی که مشخص‌کننده دیدگاهش هستند، مطلع شود. این امر مستلزم آن است که نظریه‌پرداز به قلمروهای ناشناخته سفر کند و با پارادایمهایی که متعلق به خودش نیست آشنا شود. فقط در این صورت است که می‌تواند به گذشته خود نظری بیفکند و ماهیت دقیق نقطه آغازین خود را به طور کامل درک کند.

¹. dominant orthodoxy

مطالبی که در این کتاب ارائه می‌شود تلاشی است در جهت سوق دادن دانشجوی سازمان به حوزه‌هایی که قبلاً به احتمال زیاد مورد جستجو و کنکاش او قرار نگرفته است. این سفری است که ما نویسندگان کتاب، به خاطر دغدغه‌ها و تردیدهای خاصی که درباره سودمندی و اعتبار نظریه و تحقیق کاملاً جدید در موضوع خود داشتیم ناخواسته عازم آن شدیم. ما از اینکه مطالعات فعالیت‌های سازمانی مجموعه انبوهی از نظریه و تحقیق را به وجود آورده بود که به نظر می‌آمد هیچ نوع ارتباط واضحی خارج از این حوزه با هم نداشتند احساس نگرانی می‌کردیم. از ماهیت ناپایدار موضوع بحث خود نگران بودیم. در ضمن، از فرقه‌گرایی محافل دانشگاهی¹ که در مواقع گوناگون به صورت خصومت‌های آشکار، بی‌تفاوتی‌های ساده‌لوحانه و مناقشات و محاورات غالباً ضعیف بین مکاتب اصولاً مرتبط با هم متجلی می‌شد احساس نگرانی می‌کردیم. به طور خلاصه، احساس کردیم که قلمرو کتاب ما اقتضا می‌کند که از پیشفرضهای زیربنایی آن بررسی کاملی به عمل آید با این دید که از جنبه‌ای نو و نشاط‌بخش به آنها نگریسته شود. کتاب ما اصولاً گزارشی از سفر ما و نتایج و بینشهای حاصل از آن را ارائه می‌دهد.

ما کار خود را با توجه به چگونگی ایجاد تمایز بین رهیافتهای مختلف برای مطالعه سازمان آغاز کردیم. این دیدگاه که «تمام نظریه‌های سازمان بر فلسفه‌ای از علم و نظریه‌ای از جامعه مبتنی است» چیزی است که به کرات در مباحث ما تکرار خواهد شد و بزودی به منزله دو بعد عمده تحلیل به تبیین آن خواهیم پرداخت. اگرچه نظریه‌پردازان سازمان هیچ‌گاه به شیوه‌ای بسیار صریح از پیشفرضهای اساسی که مبین نظرهایشان است سخن نمی‌گویند، اما این نکته روشن است که همه درباره هر یک از دو بعد فوق یک موضع دارند و به طور خودآگاه چهارچوب مرجعی² بر موضوع مورد مطالعه خود ایجاد می‌کنند که کل مجموعه پیشفرضها درباره ماهیت جهان اجتماعی و شیوه تحقیق در آن را منعکس می‌سازد.

تلاش برای کشف این پیشفرضها ما را به حوزه فلسفه اجتماعی کشاند. در این مسیر با مسائل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و موارد دیگری مواجه شدیم که بندرت در حوزه مطالعات سازمان مورد توجه قرار می‌گیرد. در خلال تحقیق، متوجه شدیم که امور فوق بحث‌های فلسفی زیادی را در میان نظریه‌پردازان اجتماعی متعلق به سنت‌های عقلانی رقیب، موجب شده است. به این نکته پی بردیم که عرف غالب در حوزه مطالعات سازمان در اصل فقط بر یکی از این سنتها مبتنی است و دیدگاههای اقماری دیگر که آنها را در حول این عرف مشاهده می‌کنیم، در واقع، از منبع عقلانی کاملاً متفاوتی نتیجه شده‌اند و می‌کوشند به بیان نظریاتی پردازند که از پیشفرضهای کاملاً متفاوتی درباره ماهیت اساسی جهان اجتماعی به دست آمده‌اند؛ در نتیجه، این‌گونه دیدگاهها بر پیشفرضهای کاملاً متفاوتی درباره ماهیت خود سازمان اجتماعی- علمی صحه می‌گذارند.

به هنگام بررسی پیشفرضهای مربوط به ماهیت جامعه، در ابتدا، توانستیم روی پایه محکمتری عمل کنیم. جامعه‌شناسی دهه 1960 بر «مناقشه نظم- تضاد»³ متمرکز شده بود. بحثی که در این مناقشه مطرح می‌شد این بود که آیا جامعه‌شناسی باید بر «مسأله نظم» تأکید کند یا بر «مسأله تضاد و تغییر». اما در اواخر دهه 1960 مناقشه مزبور مختومه اعلام شد و این دو منظر جامعه صرفاً به عنوان دو جنبه یک مسأله در آمد. با

¹ academic sectarianism .

² . rame of reference

³ .order-conflict debate

بازبینی متون مربوط به این مناقشه ما بیش از پیش متقاعد شدیم که مناقشه مزبور با مرگ زودرس مواجه شده است. اگر چه این نکته واضح بود که جامعه‌شناسان دانشگاهی خود را متقاعد کرده بودند که «مسأله تضاد» را می‌توان در «مسأله نظم» جای داد، اما نظریه‌پردازان خارج از این حوزه، بخصوص کسانی که طرفدار نظریه مارکسیستی بودند فعالانه به توسعه نظریه‌های اجتماعی که مسائل تضاد و تغییر را سرلوحه تحلیل خود قرار می‌داد می‌پرداختند. اگرچه جامعه‌شناسان دانشگاهی و نظریه‌پردازان اجتماعی طرفدار نظریه مارکسیستی از اینکه مجزا از یکدیگر کار کنند و دیدگاه‌های متضاد یکدیگر را نادیده بگیرند خشنود به نظر می‌رسیدند، ولی به نظر می‌رسید در هر تحلیل شایسته‌ای که از نظریه‌های جامعه به عمل می‌آید توجه به این دیدگاه‌های رقیب نیز ضرورت دارد.

تا جایی که به علایق اولیه ما مربوط می‌شد، سفر ما به درون متون مارکسیستی ما را به حوزه جدید دیگری نیز رهنمون شد. وجود مشابهت‌های درخور توجه بین توسعه‌های عقلانی درون نظریه مارکسیستی و جامعه‌شناسی دانشگاهی برای ما بسیار شگفت‌انگیز بود. ما پی بردیم که پیشفرض‌های مربوط به ماهیت علوم اجتماعی که جامعه‌شناسان دانشگاهی را به مکاتب مختلف فکری تقسیم کرده بود موجب تقسیم نظریه‌پردازان مارکسیستی نیز شده بود. در آنجا نیز چهارچوب نظری مسلطی وجود داشت و در حول آن مکاتب فکری که تبیین‌های طرف مقابل را عرضه می‌کردند به صورت اقماری فعالیت می‌کردند. با ردیابی منشأ این سنتها، پی بردیم که خاستگاه آنها دقیقاً همان محدوده فلسفه اجتماعی بود که در درون خود جامعه‌شناسی هم عناصر واگرایی را ایجاد کرده بود. برای ما روشن شد که سنتهای متفاوتی که بر «نظم» در مقابل «تضاد» تأکید داشتند تا جایی که به ریشه‌های آنها در فلسفه اجتماعی مربوط می‌شد دارای تبار مشترک بودند. در حالی که این سنتها پیشفرض‌های مشابهی در زمینه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی داشتند، اما در مورد ماهیت جامعه از چهارچوب‌های مرجع کاملاً متفاوتی پیروی می‌کردند.

با توجه به پیوندهای سراسری که بین سنتهای عقلانی رقیب وجود داشت این نکته برای ما روشن شد که با روبه‌رو قرار دادن دو دسته پیشفرض‌های فوق می‌توان به یک طرح تحلیلی¹ برای مطالعه نظریه‌های اجتماعی در معنای عام‌دست یافت: این دو دسته پیشفرضها، چهار پارادایم اساسی که دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی را درباره واقعیت اجتماعی منعکس می‌کنند مشخص ساخت. در تلاش برای مرتبط‌ساختن این طرح تحلیلی با متون علوم اجتماعی متوجه شدیم که برای بیان شیوه خود از طریق حوزه‌های مختلف موضوع ابزاری بسیار قوی داریم، و قسمت اعظم آشفتگی که مشخصه بیشتر مناقشه‌های معاصر درون علوم اجتماعی است با کمک این ابزار معنا می‌یافت. این طرح خود را به صورت یک نقشه فکری² مطرح کرد که نظریه‌های اجتماعی بر اساس منشأ و سنت خود بر روی آن قرار می‌گرفتند. نظریه‌ها از هیچ پدیدار نمی‌شوند: آنها معمولاً در ورای خود دارای تاریخچه کاملاً ریشه‌داری هستند. ما متوجه شدیم که این نقشه فکری ردیابی تکامل نظریه‌ها را برای ما ممکن می‌سازد. نظریه‌ها بر اساس منشأهای خود در مکان خاصی از این نقشه قرار می‌گرفتند. به نظر می‌آمد که تلفیق سنتهای عقلانی متقابل با یکدیگر موجب پیدایش مدل‌های ترکیبی³

1. analytical scheme

2. intellectual map

3. hybrid version

خاصی می‌شد. به این ترتیب، چیزی که در ابتدا فقط به صورت ابزاری ساده جهت طبقه‌بندی و سازماندهی متون مطرح شده بود هم‌اکنون خود را به منزله ابزاری تحلیلی معرفی می‌کرد. این ابزار ما را به حوزه تحقیقاتی جدیدی راهنمایی کرد و به ما امکان داد که نظریه‌ها را با معیار شرایط سنت عقلانی که نظریه‌ها از آن پیروی می‌کردند ارزشگذاری و ارزیابی کنیم. ابزار مزبور این توان را به ما داد که نظریه‌های اولیه را شناسایی کرده، مسیر بالقوه رشد و توسعه آن را پیش‌بینی کنیم. این امر نوشتن این کتاب را میسر ساخت.

در فصولی که به دنبال خواهد آمد ما درصددیم طرح تحلیلی خود را ارائه کرده، با استفاده از آن، شیوه‌ای را از طریق متون نظریه اجتماعی و تحلیل سازمانی به بحث بگذاریم. هدف ما این است که ضمن ارائه طرح مزبور به شیوه‌ای تا حد امکان واضح و مستقیم از خطر ساده‌انگاری بیش از حد نیز بپرهیزیم. اما مفاهیم یک پارادایم را نمی‌توان بر اساس مفاهیم پارادایم دیگر تفسیر کرد. برای شناخت پارادایم جدید انسان مجبور است که آن را از درون و بر اساس مسائل خاص و مشخص خود کاوش کند. بنابراین، اگرچه ما از هیچ تلاشی برای ارائه مطالب خود به واضحترین شکل ممکن تا جایی که زبان انگلیسی به ما اجازه می‌دهد فروگذار نکرده‌ایم، گاه مجبور شده‌ایم از مفاهیم بعضاً ناآشنا استفاده کنیم.

فصول ارائه شده در بخش اول کتاب، ماهیت دو بُعد اصلی تحلیل و پارادایم‌هایی را تعریف می‌کند که در محدوده آن پدیدار می‌شود. در این تحلیل تعدادی از موارد را در دو قطب یک طیف قرار می‌دهیم و برای ارائه مباحث خود به میزان زیادی از تقسیم دوجزئی اولیه استفاده خواهیم کرد. این کار را نه صرفاً به منظور اهداف طبقه‌بندی، بلکه برای رسیدن به ابزاری کارآمد انجام می‌دهیم. ما از طرح خود به منزله وسیله‌ای اکتشافی و نه مجموعه‌ای از تعاریف غیر منعطف دفاع می‌کنیم.

در بخش دوم، چهارچوب تحلیلی خود را به عرصه عمل در می‌آوریم. برای هر یک از پارادایم‌های چهارگانه خود، ابتدا تحلیلی از نظریه اجتماعی مربوط به پارادایم را انجام داده، سپس به ارتباط نظریه‌های سازمان با این زمینه وسیع می‌پردازیم. با هر یک از پارادایم‌ها مطابق چهارچوب مرجع مشخص خود آن برخورد می‌کنیم و هیچ تلاشی برای نقد و ارزیابی آن از دیدگاهی خارج از پارادایم انجام نمی‌دهیم. این‌گونه انتقاد بسیار آسان ولی محکوم به شکست است؛ زیرا معمولاً بنیانهای خود پارادایم را هدف می‌گیرد. تمام پارادایم‌های چهارگانه را بسهولت می‌توان به این طریق نفی کرد. آنچه ما درصدد اجرای آن هستیم این است که دیدگاهی که پارادایم را توصیف می‌کند توسعه داده، بعضی از مضامین آن را در زمینه تحلیل اجتماعی گسترش دهیم. با این کار ما متوجه شدیم که تا جایی که به مطالعه سازمان مربوط می‌شود، غالباً از این توان برخورداریم که مفهوم‌سازیهایی را که هر یک از پارادایم‌ها ارائه می‌دهند تقویت کنیم. شیوه کاربردی ما این بوده است که درباره هر پارادایم اموری را ارائه دهیم که در قالب مسائل آن می‌گنجد. در نتیجه، فصول بخش دوم اساساً ماهیتی توضیحی¹ دارند و به دنبال فراهم کردن چهارچوب تفصیلی هستند تا بتوان بحث‌های آتی را به شیوه‌ای سودمند بر آنها مبتنی ساخت.

بخش سوم کتاب نتیجه‌گیری مختصری را ارائه می‌دهد که بر بعضی از مباحث اصلی که از طرح تحلیلی ما نشأت می‌گیرد، تأکید دارد.

¹ .expository